

نحوه اداره و برگزار کردن ارکستر سمفونیک

این مقاله، نوشته « تامس راسل » انگلیسی، حاوی مطالب و اطلاعات جالبی است در باره مسائل اداری و مالی مربوط به تشکیل یک ارکستر سمفونیک که متأسفانه غالباً شنوندگان یک کسر سمفونیک از آنها اطلاعی ندارند...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
پرتال جامع علوم انسانی

... از زمان تأسیس آنچه با اصطلاح « ارکستر مدرن » خوانده می شود، نوعی کمک هزینه مالی مورد نیاز بوده است. این کمک مالی ممکنست از جانب منابع بیشتری تأمین بشود؛ از طرف یک پادشاه یا شاهزاده که ذوق موسیقی و هنر پروری دارند، مانند کمکی که « لویی چهاردهم » به « لولی » Lully، می کرد؛ از طرف شهرداری یا حکومت مرکزی مانند کمکی که « سیلیوس » Sibelius از دولت فنلاند می گرفت؛ از کمیته پرفنون یک آدم دولتمند که هوس رهبری ارکستر دارد و می خواهد ارکستری مختص خودش داشته باشد؛ از طرف گروهی از صاحبان کسب و

کار که به دلایل نامعلوم بیشمار این راه را برای خرج کردن پول بادآورده خود می‌پسندند و شاهد ما در این مورد سوداگران امریکایی هستند و بالاخره از طرف سازمان‌هایی مانند «بی. بی. سی» B. B. C. که برغم تکبری که گاه و بیگاه دامنگیرش می‌شود و علاقه‌ای که به شیوه «مکتب کهن» دارد به نوبه خود به توسط لیره‌های بیژبانی که از ملیونها شنونده‌اش دریافت می‌کند، دستگاش اداره می‌شود.

در انگلستان از «بی. بی. سی.» و شهرداری که بگذریم، بیوسه امیدنوازندگان موسیقی به مؤسسات خصوصی بوده است؛ گروهی از روشنفکران و مردمان سخاوتمند کردهم جمع آمده‌اند. (مانند «انجمن فیلارمونیک‌شاهی» Royal Philharmonic Society) عقلشان را سرهم کرده‌اند و با کمک سازمانی که ترتیب داده‌اند توانسته‌اند «کنسرت‌های سنفنی را پیشرفت بدهند و فرصت‌های خوبی برای مصنفان موسیقی فراهم بیاورند. چنین سازمان‌هایی بندرت توانسته‌اند دامنه فعالیت خود را وسعت بخشند و ارکسترهای دایمی پدید آورند، هرچند با کمک سوداگران ذیعلاقه بعضی ارکسترها گاه و بیگاه وضع ثابت و مستمری داشته‌اند. نمونه خوب این نوع ارکستر، «ارکستر فیلارمونیک لندن» London Philharmonic Orchestra پیش از جنگ بود که افتخار و شکوه «ارکستر فیلارمونیک‌شاهی» را که در قرن گذشته با جسدی بلیغ در انجام این مقصود کوشیده بود، به چنگ آورد.

امروزه اگر بخواهیم یک ارکستر سنفنی با برجا برای بیندازیم و وضع زندگی هشتادنوازنده این ارکستر را با مزایای هادی مواجبت نوازندگان حرفه‌ای تامین کنیم، بطور متوسط سالانه به هفتاد هزار لیره انگلیسی (تقریباً ۱۶۰۰۰۰۰ ریال) و بلکه بیشتر نیازمندیم. ممکنست یک ارکستر کوچکتر از این هم کارهای درخشانی صورت بدهد اما اگر بخواهیم ارکستری ترتیب بدهیم که مطابق با نیازمندی‌های موسیقی نو باشد و در حق آن ظلمی روا ندارد، دست کم به سی نوازنده بیشتر از آنچه من برآورد کردم، احتیاج خواهیم داشت؛ اما از لحاظ عملی ارکستری که شامل هشتاد نوازنده باشد، احتیاج ما را برمی‌آورد. مشکل فراهم آوردن چنین پولی - که شامل مواجبت رهبر ارکستر، اجاره، هزینه سفر، چاپ و تبلیغات و سایر مخارج ضروریست - امروزه کمتر از سابق نیست.

در حال حاضر و شاید در دوره‌های آینده، ارکسترهای سنفنی باید با شیوه‌ای «نیمه تجاری» به کار خود ادامه بدهند. بخش عمده درآمدشان باید از دعوت‌هایی که از آنها می‌شود و کنسرت‌هایی که به توسط سازمان خودشان ترتیب داده می‌شود، تامین گردد. این درآمد بیوسه وضع ثابت و با برجایی نخواهد داشت مگر اینکه زیر نظر یک دیکتاتور موسیقی هر بار که کنسرتی برپا می‌شود، شنوندگان به تالارهای موسیقی

کشانده شوند. و خدا نکند که چنین امری رخ دهد؛ زیرا با شرایط بسیار که با تأمین درآمدهای مالی معینی از ترتیب دادن این نوع کنسرها منافعی است چنانکه اصلاح حرفی از آن به میان نمی‌توان آورد و هیچ نمی‌توان عواید آن را پیش بینی کرد. در بعضی مواقع نادر که افتتاح يك ارکستر سنغنی مشهور تحت سرپرستی يك رهبر ارکستر نامدار به عنوان «واقعه روز» شمرده می‌شود، از فروش بلیط چنین عواید سرشاری را انتظار می‌توان داشت. اما این کنسرها بیشتر از نظر مدیران تالارهای کنسرت نافع و پر درآمد است که سیگارهای کلفت، شامپانی و اتوموبیل‌هاشان از محل کنسرهایی تأمین می‌شود که گاه و بیگاه از چند خواننده تنور و نوازندگان سلوک شهرت عام دارند و گاهگاهی بای مبارکشان به کشور ما می‌رسد، ترتیب می‌دهند. اما در سال‌های آخرین بطور کلی سطح فروش بلیط بر اثر فشار اوضاع روز و زندگی پائین آمده است. گرچه سایر مخارج غیر لازم همبایه هزینه زندگی ترقی کرده است چنانکه با ترتیب دادن بعضی کنسرها یقین می‌توان کرد که در آخر کار مدیران کنسرت جز زیان فائده‌ای نخواهند برد.

بر رویهم مخارج اداره يك ارکستر بکلی به دو برابر آنچه در ده سال پیش بود رسیده است و اگر ابراز بشود که اینطور نیست بلکه هزینه از سالهای پیشین کمتر شده است، می‌توان تفاوت میان درآمد و هزینه يك ارکستر را برسبیل مثال ذکر کرد. این، مشکلی است که همواره از کنسرت‌های سنغنی با آن روبرو هستند و تا این مشکل حل نشده است هرگز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که فلان ارکستر سنغنی از این سال تا سال آینده به رفع این مشکل موفق می‌شود و آرامش خاطر برای ترتیب برنامه‌های آتی پیدامی‌کند. ارکستری که هر چند وقت یکبار بکمک يك سازمان خارجی که مسؤلیت مالی آن را قبول می‌کند کنسرتی ترتیب می‌دهد بی‌شک و رشکسنگی مالی تهدیدش نمی‌کند؛ اما از جانب دیگر با این نحوه کار نمی‌توان وظایفی را که يك ارکستر سنغنی واقعی برگردن دارد انجام داد.

يك ارکستر سنغنی هشتاد نفری که گاه و بیگاه به دور کشور سفر می‌کند یا به کشورهای بیگانه دعوت می‌شود و هر روز از شهری به شهر دیگر مسافرت می‌کند، در هر بار باید با قده‌ای که می‌گیرد مخارج خود را تأمین کند. این کارها البته از لحاظ تجاری با صرفه است، اما از نظر معیارهای نظری بسیار پرخطر است. فراهم کردن هزینه کرایه راه آهن، حتی اگر متضمن چنین امتیازهای ناچیز هم باشد، عذاب الیمی است؛ يك ششم درآمد يك هفته ارکستر از این راه مصرف می‌شود. سفر زمینی از نظر صرفه جویی سودمندست، اما فشار زیادی بر نوازنده‌ها وارد می‌سازد و نتیجه آن اینست که آنها نمی‌توانند درست نقش خود را اجرا بکنند. هر شب هم ارکستر مجبورست در يك شهر دیگر بسربرد - و باید اتاق راحت و مرتبی در يك مهمانخانه

درجه اول برای يك نوازندگان پیدا کرد - و هزینه این کار که پس از جنگ افزایش یافته است و با تعداد نوازندگان نیز مرتب زیاد می شود، قسمت عمده ای از درآمد را که شاید در حدود يك ششم عواید می شود - در بر می گیرد. دوسوم مانده عواید باید مخارج تبلیغ کنسرتا تامین کند؛ آنگهی برد و دیوار، در روزنامه ها و بسیاری مخارج اتفاقی که با نهایت صرفه جویی در نظر گرفته شود، بعضی از مردم را وادار می کند که بگویند اگر می دانستند کنسرتی ترتیب داده شده بود، بی شك بلیطش را خریده بودند. کرایه تالار کنسرت، حق العمل کار گزاران، کارگران و دیگر اهالی محل که به کمک خواننده شده اند - همه این هزینه ها را پیش از مواجه نوازندگان باید پرداخت. در اینجا دیگر من از کرایه سازهای موسیقی، هزینه دریافت اجازه برای نواختن آهنگ هایی که متعلق به شخص یا مؤسسه ایست، بامزد نسبة شاهانه رهبران ارکستر سفنی به میان نیاوردم.

اغلب اتفاق می افتد - بخصوص اگر تالار کنسرت کوچک باشد - که پس از اینکه همه این خرج ها کرده شد در واقع برای آنها که کنسرتا ترتیب داده و کارهایش را بر عهده گرفته اند، چیزی باقی نمی ماند. «کنسرتادون» جمله الهام بخشی است؛ بدیهی است مجموعی که کارش ترتیب کنسرتا باشد می تواند با تدبیر و روشی عاقلانه هر چند وقت يك بار چندین کنسرتا - که لااقل هنگام حساب کردن روی کاغذ، درآمد خوبی را نوید می دهد - برگزار کند، اما هیچ يك از شاخه های علوم اجتماعی هنوز نتوانسته است فرمولی تدبیر کننده به کمک آن بتوان پیشاپیش اندازه و ارزش شئون گمانی را که به تالار کنسرتا می آیند، بر آورد کرد. بعضی مردم شامه ای برای پیش بینی واکنش مردمان يك شهر به چنین وچنان سرگرمی دارند، اما به چنین مکاشفه هایی اعتماد نمی توان کرد - زیرا در غیر این صورت مدیران کنسرتا ورشکسته و تهی دست وجود نمی داشتند و هرگاه ارکستری و ظایف اجتماعی خود را به چتر بگیرد، مجبور خواهد بود که در خط سیر خود بعضی از شهرها را بگنجانند که تالارهای کنسرتا متوسط و شئونندگان معدودی دارد و اینها نیز در جای خود حق دارند موسیقی خوب بشنوند. اما این گونه سفرها از لحاظ مادی و معنوی، هیچ يك، به سود ارکستر سفنی بزرگی نیست.

شئونده معدولی تالار موسیقی که برای شنیدن موسیقی به تالار شهرش می آید می بیند که همه متدلیها اشغال شده، یقین حاصل می کند که ارکستر در این شهر پول خوبی بجیب زده است و پیش خود حساب منافع کنسرتا را می کند و متعجب نمی شود که این همه درآمد در چه راهی خرج می گردد. او را به سبب این اشتباه سرزنش نباید کرد. چشم نازموده آدمی که از شهر کوچکش بیرون نرفته است همینکه با يك نظر هزار نفر را در تالار کنسرتا می بیند به فکر منافع بسیاری که عاید گسرتا کنندگان کنسرتا می شود، می افتد. اما کلیه پول فروش بلیط در گیشه به نحو تاسف آوری اندک است.

فرض می کنیم قیمت متوسط بلیط ورودی چهارشیلینگ (در حدود پنجاه ریال) باشد، و خود این مبلغ در یک ایالت دوازده مرکز و کوچک که قیمت بلیط سینمایش کمتر از این است، زیاد شمرده می شود. جمع فروش بلیط از دوست لیره (در حدود پنجاه هزار ریال) تجاوز نمی کند، و از این مبلغ باید کرایه سالن، مخارج چاپ، تبلیغ، آگهی دیواری، مواجب راهنمایان و حق دلالتی کارگزاران را کسر کرد. اگر همه این مخارج برابر شصت لیره بشود، نسبت به صرفه است و خرج اضافی نشده است. دستمزد متوسط رهبر ارکستر چهل لیره حساب می شود هر چند اگر رهبر ارکستر گسنامی را اجبر و کنیم خطرناک می را بر خود هموار نماییم ممکنست پول کمتری برای این کار در نظر گرفت. با صد لیره باقیمانده باید اجرت نوازندگان را پرداخت، و اجرت هفتاد نوازنده به نرخ حداقلی که «اتحادیه نوازندگان» وضع کرده است، بر یک صد و شصت لیره بالغ می شود. با این همه هنوز از مخارج ضافی اداره ارکستر و هزینه های کلی یک سازمان دائمی موسیقی سخن به میان نیاورده ایم. و نیز فرض کرده ایم که تالار موسیقی به مسکن ارکستر نزدیکست و دیگر مخارج رفت و آمد و مهمانخانه بر درآمد تحمیل نمی شود.

از این مثال کوچک می توان دریافت که هیچ موجبی ندارد یک آدم محتاط سرمایه خود را صرف ترتیب دادن کنسرت و ایجاد ارکستر سفنی بکند و سرانجام مبالغه معنایی پول در این راه از دست بدهد؛ همچنانکه پول های گزافی بسر سر تعلیم و تربیت، تالارهای نقاشی، موزه ها، باغ ملی و تعدادی وسایل سرگرمی دیگر که چشکی بدل نمی زند، از «کف» می رود.

آدم دور اندیشی که سرمایه خود را در این رشته ها به کار مسیندازد، البته مخالف اینست که در تالارهای کوچک کنسرتی بر گزار شود. به کمک کدامیک از اصول تجاری نظر او را رد می توان کرد؟ اما این نظر چه بدعت فرهنگی خوبست؛ آیا می توان معتقد بود که چون یک شهر نشین در اجتماعی زندگی می کند که تنها یک تالار کنسرت با فلان طول و عرض و ارتفاع دارد، حق ندارد از مزیتی که ساکنان شهرهای بزرگ دارند، برخوردار شود؟ آیا استعداد درک موسیقی به معادله ریاضی جمعیت وابستگی دارد؟ اگر چنین بود، ارکسترهای برجسته ما می توانستند در شهر خودشان بمانند و کیسه هاشان را پر پول سازند و «تالار البرت شاهی» به اضافه «تالار فستیوال شاهی» می توانست بخوبی از عهده همه ارکسترهای لندن بر آید. راستی اینست که حس درک واقعی و آگاهانه موسیقی در میان افراد جامعه های کوچک که حس مین پرستی و مدنیت شان بیشتر از مردمان شهرهای بزرگ تربیت یافته، بسیار فراوان است. من که خودم در لندن زاده و بزرگ شده ام این حقیقت را با تأسف می گویم.

نکاتی که در بالا گفته شد سبب می شود که آنهایی که موسیقی را یک جز، ضروری از زندگی اجتماعی می شمارند، بگویند که دولت باید مخارج ارکسترهای سنفنی را تامین کند و ناکفته نباید گذاشت که در ظرف ده سال گذشته کمک های مؤثری از این راه شده است. اما اگر چه پولی که برای احیا، ارکسترهای سنفی مورد نیازست در قیاس با مبالغ خیره کننده ای که در محافل دولتی مورد بحث است، بسیار ناچیز می نماید، و هر چند در حال حاضر زمامداران ما بر اثر بعضی نشانه ها به ادعاهای حقوق موسیقی پی برده اند، با این حال اقدامات آزمایشی که در راه کمک به این هنر به عمل می آید، ممکنست بر اثر وخیم شدن اوضاع اقتصادی بکلی از میان برود. نمی توان ادعا کرد که اهمیت فرهنگی ارکسترهای سنفی را هنوز زمامداران ما دریافته اند.

شاید حرف آنها اینست که در میان «این ملت کاسب» ما فقط آنچه راملدوس و محسوس است می ستائیم و قبول می کنیم. اعانه می دهیم تا تا بلوی نقاشی خاصی را برای یک نمایشگاه نقاشی ملی تهیه کنیم یا پول در راه حفظ یک بنای تاریخی خرج می کنیم یا کمک مقصداری پول بر روی دست امریکاییها می زنیم به این امید که یک کتاب یا سند کرانبهارا برای یکی از موزه هایمان خریداری کنیم؛ در واقع کسی نباید مدعی چنین اقداماتی که ارزش واقعی در بردارد، بشود. اما آخر موسیقی چیز مبهمی است. صدای خالیست. و همینکه کنسرت به پایان رسید، آیا چیزی بر جا می گذارد که دال به وجودش باشد؟ راستست، کنسرت هیچ چیز بر جا نمی گذارد؛ زیرا اخشودی حسی، عقلی و روحانی که از موسیقی حاصل می شود بسا چندین سال می گذرد و میوه ای به بار نمی آورد. و اگر یکبار هم حاصلی داشت، که می تواند دنبال آن را بگیرد و به متشاش بی برد؟

زمامداران ما دلایل عمیق تری در دفاع از اهالی که در حق موسیقی روائی دارند، می آورند. از هنگام پیدایش ارکسترهای سنفی محافل دولتی انگلیس علاقه بسیار احساسات فراوان نسبت به موسیقی از خود نشان نداده اند؛ حتی دینی که ما نسبت به ملکه «ویکتوریا» یا شهزاده «البرت» داریم بیشتر حاصل اعزاز پرگرافه ایست که ایشان در حق «مندلسون» ملحوظ می داشتند. حتی سایه خرد امیران متظاهری که چشمهایشان را به سوی کاخ «ورسای» می دوختند و از ارکستر موسیقی خود به عنوان وسیله ای برای نشان دادن ثروت، زور و فرهنگشان استفاده می کردند، هرگز بر سر ما نیفتاده است. اگر چه محرك آنها برای تشکیل ارکستر از بیخ و بن مبتدل بود، با اینهمه آهنگسازانی که در پرتو عنایت آنها می زیستند و هنرشان ابتدال این حامیان کرانمایه راتحت شعاع قرار می داد، در نتیجه پشتیبانی آنها آثار پرمغزی بوجود آوردند و در این آثار بیش از آنکه شکوه آنی حامیان خود را نشان بدهند، به تعبیر عظمت روح خویش پرداختند.

سازمان موسیقی انگلیس که از همه این کمک‌های پرفایده محروم بوده است و با بکار بردن همه نیروی خود توانسته است همان ارکسترهای سنفنی تشکیل دهد، رفته رفته رو به زوال رفته است. شاید بندرت بتوان از صاحبان معادن زغال سنگ، شاهان فولاد، و سایر بازرگانان برجسته انتظار احساسات تهذیب یافته داشت ولی با این وصف اکنون که مدتی از بعبوحه دوران صنعتی می‌گذرد، فرزندان ایشان که پیوند خود را با خانواده‌شان گسسته‌اند، فرصت این دارند که فکر خود را با فعالیت‌های مهذب‌تری مشغول کنند. و از این راه است که بعضی نیکوکاران گاه و بیگاه پولی در راه موسیقی می‌دهند و دیگران، یا ارکستر سنفنی تشکیل می‌دهند یا به ارکسترها کمک مادی می‌کنند و این کار آرزوی آنها را برآورده می‌کند و بعضی اوقات سبب می‌شود که قریحه تعدادی از آنها بشکفتد. چنین کسان - که بر اثر مالیات‌های سنگین به سرعت از عده‌شان کاسته می‌شود - دین بزرگی برگردن ارکسترها دارند و حتی امروز نیز ارزش عملی کمک‌هایی را که از جانب این اشخاص می‌شد، انکار نمی‌توان کرد. با اینهمه این گونه کمک‌ها برای تاسیس یک ارکستر دائمی پایه محکمی نمی‌تواند باشد. ممکنست بخشنده تروتمند هر آن تصمیم خود را عوض کند و لطف او شامل حال هنردیگری بشود، مانند آن «مارکی» نجیب‌زاده که پس از اینکه ساختمان یک کلیسای «آنکلیکان» را از کیسه پرفوت خود به نیمی رساند، ناگاه کاتولیک مسلک شد و گذاشت که شبح نسیم کاره احساسات پیشین‌اش بر پیمان شکنی و ست‌عزمی‌اش لبخند تمسخر بزند. گاهی دیده‌ایم که بعضی رهبران ارکستر به سبب اینکه مواجیشان ناچیز بوده، ارکستری را ترک کرده و به ارکستر دیگری پرداخته‌اند. و همیشه این گونه رهبران ارکستر تمایل دارند که در نوازندگان خود قدرت نفوذ زندگی اقتصادی و مرگ داشته باشند و این امر که در قرن هژدهم ناخوش و غیر منطقی بنظر می‌رسید، اکنون عادی شمرده می‌شود.

مادام که میلونرها وجود دارند، احتمال قوی اینست که به جای بهبود دادن وضع ارکسترها به ویرانی آنها بکوشند همچنانکه در امریکا رسم پولسدارها اغلب چنینست و شهردارها با چنین اقداماتی و با توجه به مسؤولیت‌هایی که دارند، مایه رسوایی خود را فراهم می‌آورند. به همین قیاس یکی از کارهای بزرگ «بی.بی.سی.» تشکیل یک ارکستر سنفنی بوده است؛ این قدمی بود که «بی.بی.سی.» با جرأت بسیار در راه ایجاد یک ارکستر سنفنی دائمی و هنری برداشت و هیچ سازمان خصوصی نتوانسته بود سابقاً چنین مهمی را به انجام برساند. نیز این کار نشان داد هنگامی که یک بودجه مالی یا برجایی در کار باشد، می‌توان با نوازندگان قرار گذاشت که همه وقتشان را صرف تمرین موسیقی بکنند و رهبر ارکستری استخدام کرد که همه وقت را در تعلیم نوازندگان بسربرد و برنامه‌هایی تنظیم کرد و اسلوب معینی برای نوازندگی پایه گذاشت.

در فوریه و ژوئیه سال ۱۹۴۰ «ارکستر فیلارمونیک لندن» توانست در وضع مالی خود توازن پیدا آورد، و بر آن شد که حقیقتی را برملا کند و از دوستانان موسیقی کمک بخواهد. این حقیقت و وضع ناپایدار ارکسترهای سنفنی و بی توجهی مقامات دولتی نسبت به آن بود. «قدم اول را در این راه «سر تامس بیچم» Sir Thomas Beecham برداشت و طی تطقی بلینی وضع ارکسترها را که همه از آن خبر نداشتند، فاش کرد و جوابی که عامه مردم به این تقاضا دادند باعث دلگرمی شد؛ نه همان به این سبب که هزینه ارکستر را برای مدت شش ماه تامین کرد بلکه به این علت که دست کم وجدان توده‌ای از مردم بیدار شد. سپس «ج. بی پرستلی» J. B. Priestley نویسنده معروف از هواخوان بیشارش تقاضای کمک کرد که نتیجه اش بیشتر از درخواست «بیچم» بود و حاصل کوششی که این دو تن در این راه کردند ثابت کرد که هزاران نفر در انگلستان هستند که وجود یک ارکستر سنفنی درجه اول برایشان بینهایت ضرورت دارد، حتی در صورتیکه خودشان نتوانند پیوسته از لذت شنیدن موسیقی این ارکستر بهره‌مند شوند. اگر با جرأت فرض کنیم که بسیاری مردم دیگر که بی‌عالی مانع شده به این تقاضاها جواب بدهند، در این احساسات شریک بودند، آنوقت می‌توانیم عقیده این گروه از مردم را نماینده دیگران تصور کنیم. شاید راست باشد بگوئیم هنگامی که این تقاضا از مردم کرده شد، پیشرفت جنگ بسیاری از افراد با فرهنگ ملت انگلیس را چنان نگران ارزش‌هایی کرده بود که در نظر آنها سخت‌گرمی بود، که جوابی که نسبت به تقاضای نجات دادن «ارکستر فیلارمونیک لندن» داشتند در آن احساسات مستجیل شد.

ارکستر سنفنی مشکلاتی در بر دارد که می‌توان یادسوزی و تفاهم تنها بدست کسانی که در عرض چندین سال اخیر متوجه شده‌اند که آرزوها، سرخورده‌گی‌ها و ناله‌هایی که مایه کار موسیقی سازانست در درون یک بکشان‌خانه دارد، می‌توان آنها را رفع کرد. به همین سبب کسی که با این احساس‌ها بیگانه باشد - حال هر چه می‌خواهد در کار سازمان‌کنسروتنظیم ارکستر چیره دستی نشان دهد - اعتماد و اطمینان نوازندگان را نمی‌تواند جلب کند. هنگامی که کسی بانوازندها کار کرد نه همان به خردی و بیهودگی آنها پی می‌برد، بلکه صفات عالی آنها را که بندرت عیان می‌شود - بخصوص در حضور کسانی که پابند آداب و تشریفات هستند - درمی‌یابد.

شک نیست که یک ارکستر سنفنی که بودجه مالی خود را در اختیار دارد و در همه کارها مختار و آزادست، دچار لغزش‌هایی می‌شود که اگر برای یک مرد کاسب پیش بیاید، او را سخت به وحشت میندازد؛ درش ماهی که «ارکستر فیلارمونیک لندن» تازه به کار شروع کرده بود، پی‌درپی مرتکب اشتباهاتی شد - که من هم تقریباً در این مورد مسؤول بودم - اما که اعتماد می‌کند؟ این اشتباهات ناشی از خونسردی یا جاهالت نبود،

بلکه شدت هیجان و احساسات و اعتمادی که زاینده این تصور بود که «ارکستر فیلار-
مونیک لندن» به جرأت بسیار در نهر قرن بیستم بادبان برافراشته است، و دیگر بر
آبهای را که دوران گذشته رانده نمی شود، موجب گشت که این اشتباهات پیش بیاید.
اما آخر شش ماه خطاکاری را در ازا، یک ارکستر دایمی که پایه های یک
سازمان موسیقی را بنیاد می کند که باید در قبال جنگ، قحطی، انقلاب و تاریخ مقاومت
ورزد، چگونه به حساب می توان آورد؟

ترجمه جواد امامی



نوازنده عود
از نقشهای دوره ساسانی